

خشیارشا فرزند داریوش کبیر و آتوسا دختر کوروش پس از پدر در سال 485 پ.م شاهنشاه ایران هخامنشی می گردد(مشکور،محمود؛تاریخ ایران زمین،ص37)، در زمان پدر به ولی عهدی برگزیده شده بود و حدود دوازده سال حکومت بابل و هنگامی (را بر عهده داشت و جوانی با صلابت، خوش رو، شهوتران و خوش اندام بود)بیانی،شیرین؛ تاریخ ایران باستان،ص127 که در سن سی و پنج سالگی شاهنشاه ایران شد(مشکور،محمود؛تاریخ ایران زمین؛ انتشارات اشراقی،تهران،1375ص37) بر یکصد و بیست و هفت ولایت حکومت داشت(کتاب استر،فصل یکم، آیه ی 1). شاه جوان در ابتدای جلوس بر اریکه ی شاهی می بایست مصر آشوب زده را ادب نماید، پس لشگری بسیار بزرگ آراست و مصر رسید و مصر را شدیداً سرکوب نمود و برای عبرت باقی ولایتهایش در مصر شدت عمل بسیار به خرج داد و نهایتاً برادر کوچکتر خود "هخامنش" را والی آنجا نمود و به سوی بابل بازگشت که آنجا نیز سرکش گردیده بود، پس دستور داد بابل و بابلیان را شدیداً سرکوب نمایند و حتی فرمود آنجا را غارت نمود و عنوان شاه بابل را از عنوان خود برداشت(گریشمن، رومن؛ ایران از آغاز تا اسلام، ص182). اما برای شناختن جایگاه یهودیان در دربار شاهنشاه بزرگ خشایارشا، می بایست به کتاب مقدس مراجعه نمود؛ گویا در ابتدای سلطنت شاه گروهی از مخالفان یهودیان به دربار راه یافته بودند و از یهودیان به شاه یا درباریان شکایت برده بودند، و این نشان از آن داشت که در ابتدای حکومت یهودیان مقداری جایگاهشان سست و لغزان بود، اما می بینیم یهودیان با جلب نظر شاه به دربار او راه یافتند و نمونه ی بارز آن "مردخای" بود که دختر برادر خود "استر" را به همسری شاهنشاه ایران درآورد، و این دو نفر نقش بسیار مهمی در دربار ایران بازی نمودند، البته داستان استر در کتاب مقدس خالی از افسانه نیست، اما نمی شود کلیت داستان را زیر سوال برد که حکایت از شرایط نامطلوب اولیه ی یهودیان نزد خشایارشا و بعد رسیدن آنها به جایگاه مناسب بود؛ اما می توان حقیقت ماجرا را از کتاب مقدس چنین می توان تحلیل نمود که : درباریان از نفوذ یهودیان بسیار نگران بودند، زین رو در ابتدا کار برای ایشان بسیار سخت شد، اما بعدها داستان نجات خود را با افسانه آمیختند و بسیار مهم جلوه دادند و مُفَصَّل تعریف نمودند(صبوری فر،فرهاد؛روابط ایران و یهود در دوره ی هخامنشی، ص115) و حتی امروزه این جشن نیز با نام "پوریوم" در بین یهودیان برگزار می گردد. چون خشایارشا در حرمسرا کشته شد و پس از او چندین شاهزاده پیاپی کشته شدند، حکومت به پسر سوم وی یعنی اردشیر هژده ساله رسید و اوضاع دربار آرام گشت(زرین کوب،عبدالحسین؛تاریخ مردم ایران ج 1، ص1170). اما کار برای این شاه جوان با مشکل همراه بود، در ابتدای کار برادرش "وشتاسب" والی بلخ او را به رسمیت نشناخت که در نهایت وشتاسب شکست خورد و کشته شد و دیگر شاه را برادری باقی نماند. در سال 460 پیش از میلاد اتفاقی سخت رخ داد و آن شورش مصر بود که شاهزاده ی لیبیایی خود را فرعون مصر نامیده بود و آتن نیز از او حمایت می کرد، اما در نهایت این ارتش ایران بود که آتن را در دریا شکست سخت داد و هم مصر را آرام نمود(توسیدید، تاریخ جنگهای پلپونزی، بند 104 الی 109) بدین گونه باز حکومت هخامنشی تثبیت گشت. اما روند گرایش شاهان ایران به یهود در این دوره روبه کاستی نهاد و همان دشمنان یهودیان که در دربار خشایارشا علیه یهودیان شکایت می کردند، گلایه های خود را از یهودیان به عرض اردشیر رسانیدند که این بار نتیجه بخش بود، دشمنان یهودیان که شدیداً مخالف بازسازی نهایی معبد اورشلیم بودند نامه ای علیه یهودیان برای اردشیر مکتوب نمودند و شاه را به خصلتِ تَمَرُد یهودیان و خطرناک بودن ایشان با خبر نمودند و اعلام نمودند که همواره ساکنان اورشلیم خواهان استقلال هستند(کتاب عزرا،فصل چهارم، آیه ی 12 الی 16)؛ اردشیر از خواندن آن نامه شدیداً تحت تاثیر قرار گرفت، زیرا رسیدن این نامه مُصادف بود با سرکشی مصر و اورشلیم نیز که در نزدیکی مصر بود شرایط طغیان را می داشت و علاوه بر آن معترضین یهودیان همسایگان مصر می بودند که در صورت نرسیدن به خواستشان ممکن بود به شورش مصر بپیوندند، پس اردشیر مصلحت را در مخالفت با یهودیان دید(لوی،حبیب؛تاریخ یهود ایران،ج1، ص305 الی 306). سپس شاه در جهت اعلام موافقت خود با دشمنان یهود فرمائی صادر کرد با مضمون دست نگاه داشتن یهودیان از ادامه ی تکمیل ساختمان معبد شهر اورشلیم؛ زین رو در زمان این شاه کار پایان معبد در یهودیه ناتمام ماند(کتاب عزرا،فصل الی 23). پس از اردشیر اول پسر او به نام خشایارشا زمام امور را عهده دار گشت، اما بیش از یک سال حکومت 18چهارم، آیات ننمود؛ زیرا "سغدیان" برادر او که مادرش از همسران غیر عقدی شاه بود با خواجگان حرمسرا همدست شدند و شبی خشایارشا را در حالت مستی در بستر بکشت و جسدش را به تخت جمشید بردند و در جایگاه شاهان دفن کردند(پیرنیا، حسن؛ایران باستان، ج 1و2؛ص945 الی 955) و سغدیان زمام امور را در دست گرفت، اما هواداران خشایارشا با او در پنهان مخالف بودند، بخصوص برادر دیگرش "اُخُس" که والی باختر بود. زین رو با سپاهی بزرگ به سمت پایتخت حرکت کرد و به راحتی بر سغدیان فائق گردید و امر نمود تا سغدیان را به حضورش بیاورند و در تلی از خاکستر خفه نمایند(بیانی،شیرین؛ تاریخ ایران باستان،ص143) مدت زمامداری سغدیان شش ماه و نیم یا به قولی هفت ماه بود(بویس،مری؛تاریخ کیش زردشت،ج 2، ص296)؛ اُخُس نام نیای بزرگ دودمانش را برگزید و خود را داریوش نامید و با خواهر خود پروشات(پریزات) را به همسری برگزید و وی را بانوی اول ایران نمود؛ این زن با قدرت و هوش بسیار خود توانست یکی از کارگزاران با نفوذ ایران شود و در امور سیاسی دخالت نماید(بیانی،شیرین؛ تاریخ ایران باستان؛تهران، ص144). اما شورشهای پی در پی اساس حکومت را می لرزاند؛ اولین شورش در مِگابیز" والی سوریه درگذشت، پسرش اعلام استقلال نمود و لشگر گسیل شده از پایتخت سختی خورد و "سوریه رخ داد، چون دربار شاهنشاهی ایران، این بار به جای اعزام سرباز اقدام به فرستادن سکه های طلا نمود و به پرداخت رشوه به سربازان یونانی اجیر در سوریه باعث شد سربازان قسم خورده ی شاه سوریه؛ وی را بکشند(بریان، پی یر؛ تایخ امپراطوری هخامنشیان، ص126)،

این سیاست در تمام ممالک ایران انجام می‌گشت و شاهنشاهی ایران مایل به تداوم این سیاست بود و به قول گریشمن طلای ایران برای برافروختن آتش آنتیان ضد اسپارت در نبردها بکار می‌رفت، بدون آنکه بین ایران و یونان جنگ و درگیری رخ بدهد (گریشمن، رومن؛ ایران از آغاز تا اسلام، ص 180). با توجه به اسناد به دست آمده از قوم یهود در مصر می‌توان چنین اندیشید که روابط ایران و یهودیان در زمان داریوش دوم رابطه‌ی خوب می‌بوده؛ سندی که در "آسوان" مستعمره‌ی نظامی یهودیان در مصر به دست آمده که تاریخ آن برابر هفتمین سال شاهی داریوش دوم است، نشانگر آن می‌باشد که قوم یهود از زمان "پسماتیک دوم"، فرعون مصر، الفانتین" و "آسوان" بنا کردند و به دلیل آنکه آنها با دولت هخامنشی رابطه‌ی دوستانه داشتند، "مستمراتی را در جزیره‌ی مصریان این عده از یهودیان را مورد تاخت و تاز و قتل و غارت قرار دادند (پیرنیا، حسن؛ ایران باستان، ج 1 و 2؛ ص 963). همچنان در یکی از اسناد دژ الفانتین که مرتبط به سال 419 پیش از میلاد مسیح می‌باشد، آمده است فردی یهودی موسوم به "نبانید" به همدینان خود که ساکن این دژ بودند، نامه‌ای با این مضمون نوشت که به فرمان داریوش دوم، مراسم عید پاک (پسج) را مراعات کنند و هیچ چیز به جز نان فطیر نخورند و از دوازدهم تا چهاردهم ماه نیسان از نوشیدن آب جو خودداری کنند و کارها را تعطیل کرده و دستورات مذهبی را کاملاً رعایت نمایند، همانگونه که داریوش دوم فرمان داده است (توفیقی، حسین؛ آشنایی با ادیان بزرگ، ص 182). اسناد فوق بیانگر وجود روابط خوب بین یهودیان مصر و داریوش دوم و نیز فرمانبرداری آنان از داریوش دوم است. یکی از حوادث مربوط به یهودیان مصر در روزگار داریوش دوم، تخریب معبد الفانتین است؛ این معبد بعد از مهاجرت یهودیان اورشلیم به سرزمین مصر 586 پیش از میلاد مسیح به وسیله‌ی ایشان ساخته شد تا جای خالی معبد ویران شده‌ی اورشلیم را پر کند. معبد الفانتین مدت یکصد و پنجاه سال برقرار بود و مرکز روحانی برای کلیه‌ی پراکنندگان یهود در خارج و در سرزمین مصر محسوب می‌شد؛ اما مصریان از این معبد که در آن قوچ و گاو قربانی می‌شد، نفرت داشتند؛ زیرا این حیوانات برای ایشان مقدس بودند؛ بنابراین مراسم قربانی یهودیان را اهانت به اعتقادات دینی خود می‌دانستند، در نتیجه خشم مصریان نسبت به آداب و رسوم یهود به جایی رسید که سرانجام مصریان در سال 410 پیش از میلاد مسیح معبد ایشان را در الفانتین ویران کردند (زرین رسید؛ او پس از "کوب، عبدالحسین؛ تاریخ مردم ایران ج 1، ص 182). پس از داریوش دوم تاج شاهی هخامنشی به فرزندش "آرشک شاه شدنش خود را اردشیر خواند، وی هم اوست که یونانیان وی را اردشیر باحافظه می‌نامند (مشکور، محمدجواد؛ تاریخ ایران زمین؛ پلوتارک" از او یک شاه دادگر، مهربان، مردم‌دار و آبادکننده نام می‌برد (پلوتارک، حیات مردان نامی؛ بند 4 ص 41) و 481). در روزی که او در مراسم تاج‌گذاری در پاسارگاد حضور داشت، توسط برادرش کوروش صغیر مورد سوء قصد قرار گرفت اما از این قضیه جان سالم به در برد و دستور مرگ برادر تکی خود را صادر فرمود، اما مادر کوروش، پروشاست که مادر شاهنشاه نیز بود و سلطنت نمود و با توجه به نفوذش نه تنها کوروش صغیر را از مرگ رها نید بلکه برای او مقام فرمانروایی آسیای صغیر را از شاه گرفت (بیانی، شیرین؛ تاریخ ایران باستان، ص 147). اما وقتی کوروش به لیدی رسید باز اعلام استقلال نمود و سروری برادرش اردشیر را نپذیرفت و دست به تدارک سپاه زد که از مجموع نیروهای وفادار به خودش در لیدی و سربازان اجیر شده‌ی یونانی بود، اخبار این تدارکات توسط والی آناتولی که نامش "تیسافون" بود و وفادار به شاه ایران بود به دربار اردشیر هخامنشی رسید؛ کار برای شاهنشاه ایران بسیار سخت شد زیرا دوازده هزار تن سرباز کارآزموده‌ی یونانی و دویست هزار نفر از سربازان آناتولی به سرکردگی کوروش صغیر به سوی پایتخت سرازیر گشته بودند (پلوتارک، حیات مردان نامی؛ بند 4 ص 487)، سپاه شاهزاده‌ی سرکش به آسانی از آسیای صغیر گذشت و در امتداد رودخانه‌ی فرات به سوی بابل حرکت کرد؛ در محلی به نام "کوناکسا" سپاه دو برادر به یکدیگر رسیدند و کوروش و هشت تن از نگهبانانش کشته شدند و شاهنشاه اردشیر دوم در حالی که زخم برداشته بود پیروز این نبرد گردید؛ پس از این ماجرا باز هم آسیای صغیر باز نا آرام بود (بیات، عزیزالله، کلیات تاریخ و تمدن ایران پیش از اسلام، ص 60) و شاه باز مجبور شد سپاهی را مامور پایان دادن به این اوضاع نماید و نهایتاً اردشیر صلح را با یونان برقرار نمود که باز آرامش نسبی در آسیای صغیر پدید آمد (هوار، کلمان؛ ایران و تمدن ایرانی (Antalicias) آنتاليسيداس چنانکه از مطالب کتابهای غزرا و نحمیا فهمیده می‌شود، اوضاع جامعه‌ی یهودیان مقیم یهودیه در دوران سلطنت اردشیر، ص 63) دوم مناسب و مساعد نبوده است؛ گروهی از یهودیان به تدریج به اختلاف مذهبی و حتی شرک روی آورده بودند و به ازدواج با زنان بیگانه از کشورهای همسایه و پرستش بت‌های آنان مشغول گردیده بودند. در کتاب عزرا در ارتباط با مسائل فوق چنین می‌آید: "قوم اسرائیل، کاهنان و لاویان، خویشان را از امت‌های کشورهای دیگر جدا نکردند، بلکه موافق اعمال زشت ایشان یعنی کنعانیان، هیتی‌ها، یبوسیان، عمونیان و مصریان رفتار نمودند. زیرا که از دختران ایشان برای خود و پسران خویش، زنان گرفته و دُرُیْت مقدس را به امت‌های کشورها مخلوط کرده اند و دست بزرگان و حاکمان در این خیانت، مقدم بوده است (کتاب عزرا، فصل نهم، آیات 1 الی 3)". وضعیت اقتصادی جامعه‌ی مذکور نیز نامطلوب بود؛ مالیات‌های سنگین و ظلم حُکام ظالم، مردم بی طاقت شده بودند؛ ملت اسیر بیچارگی‌ها و گرفتاری‌های فراوان گشته بودند، وضعیت ظاهری شهر نیز آشفته بود، حصارها و دیوارهای اطراف شهر اورشلیم ویران شده بود و دروازه‌هایش به آتش سوخته بود (صبوری فر، فرهاد؛ روابط ایران و یهود در دوره‌ی هخامنشی، ص 135). اردشیر دوم برای سامان دادن به وضعیت اجتماعی و مذهبی سرزمین یهودیه به غزرا فرمان داد که با جمعی از هم اندیشان و هم کیشان خود برای بهبود وضعیت سرزمین اورشلیم عازم این شهر شوند؛ عزرا که از یهودیان مقیم بابل بود در شناخت آئین موسی و شاهنشاه نه تنها از هیچ گونه کمک و پشتیبانی به قوم یهود دریغ. تاریخ سنن یهود هم‌تا نداشت، برای این ماموریت گسیل گشت

نورزید بلکه خود نیز برای خدای اسرائیل مقدار قابل توجهی از جواهرات شاهی و ظرفهای زینتی را توسط عزرا به اورشلیم فرستاد و مقرر داشت هر چیز دیگری که برای زینت معبد لازم باشد از خزانه ی پادشاه تامین گردد؛ علاوه بر این شاهنشاه به تمام خزانه داران آن سوی رودهای دجله و فرات فرمان داد که در حمایت مالی از عزرا و همراهانش کوتاهی نورزند؛ شیوه ی رفتار اردشیر دوم با قوم یهود و دستورهای شاه به عزرا در مورد کمک به یهودیان و آراستن معبد سلیمان و تعمیر حصارهای شهر در تورات چنین ذکر گردیده است: "به این وسیله حکم می دهیم که از تمام مردم اسرائیل و کاهنان و لایوانی که در سراسر قلمروی من به سر می برند، هر که بخواهد می تواند هم راه تو به اورشلیم بازگردد، تو از طرف من و به اورشلیم و یهودیه فرستاده خواهی شد تا بر اساس قوانین خدایت، وضع مردم آنجا را بهبود بخشی، در ضمن طلا و نقره ای که ما به خدای اسرائیل تقدیم می کنیم و طلا و نقره ای را که اهالی بابل می دهند، همراه با هدایایی که یهودیان و کاهنان برای خانه ی خدا تقدیم می کنند، با خویش به اورشلیم ببر؛ وقتی بدانجا رسیدی قبل از هر چیز با این هدایا؛ گاوها، قوچها، بره ها و شراب و هر چیزی را که برای قربانی لازم است خریداری کن و همه ی آنها را به قربانگاه خدای خود تقدیم نما؛ بقیه ی هدایا را آنگونه که تو و برادرانت می دانید و مطابق سنت دین شماسست به کار برید. لوازمی را که ما برای خانه ی خدای شما در اورشلیم می دهیم به خدای خود تقدیم کنید، اگر چیز دیگری برای خانه ی خدای خود احتیاج داشتید می توانید از خزانه ی شاهنشاهی دریافت نمایید؛ من اردشیر پادشاه هخامنشی به تمام خزانه دارهای شاهنشاهی در غرب رود فرات دستور می دهیم که هر چه عزرا که کاهن و عالم شریعت خدای آسمان است، از شما درخواست کرد تا سه هزار و چهارصد کیلوگرم نقره، ده هزار کیلوگرم گندم، دو هزار لیتر شراب، دو هزار لیتر روغن زیتون و هر مقدار که نمک لازم باشد فوری به او بدهند. هر چه خدای آسمان فرموده باشد بدون تاخیر برای خانه ی او به جا آورید، تا مبدا خشم خدا بر من و خاندانم نازل گردد؛ همچنین اعلام می دارم که تمام کاهنان و لایوان و نوازندگان و نگهبانان و خدمتکاران و همه ی کارکنان خانه ی خدا از پرداخت هرگونه مالیات معاف هستند؛ و تو ای عزرا با حکمتی که خدا به تو داده است حُکام و قضاتی را که شریعت خدایت را می دانند برای رسیدگی به امور مردم غرب فرات برگزین؛ اگر کسی نخواست از شریعت خدای تو و دستورات شاهنشاه اطاعت نماید بی درنگ مجازات نما، مجازات او مرگ است یا تبعید یا ضبط اموال یا زندان (کتاب عزرا، فصل هفتم، آیه ی 11 الی 27)". می توان به این نتیجه رسید که این دوران، دوران پریشانی و آشفتگی یهودیان مقیم یهودیه بود که دو مرد در تاریخ یهود ظهور می کنند یکی عزرا بن سرائی که اطلاعات او در قوانین مذهبی یهود بی نظیر بود و دیگری نحیمیا مرد سیاسی با شهامت و عضو دربار اردشیر دوم که تحول عمیق در احوالات سیاسی و مذهبی یهود به وجود آورد؛ پس از دستور اردشیر عزرا حرکت خود را از شوش آغاز کرد و با او عده ای از یهودیان شوش و بابل همراه شدند و در کنار رود کارون برای سفر خود برنامه ریختند و به سوی اورشلیم حرکت نمودند (هاکس، جیمز؛ قاموس کتاب مقدس، ص 139). عزرا در باب هشتم از کتاب خود در معرفی یهودیانی که در روزگار اردشیر با او بودند و از بابل به اورشلیم رفتند سخن می گوید و تمام افراد و خاندانهایی که با او به این سرزمین آمدند را می شمارد و در باب نهم از آن کتاب خود پراکندگی و آوارگی قوم خود را از رفتارهای زشت و گناهان زیاد می داند و از آنکه مورد توجه شاه پارس قرار گرفته، این عنایت شاهنشاه ایران را به مهر و بخشایش خدا نصبت می دهد و می گوید: "... ما از ایام پدران خود تا به امروز مرتکب گناهان بزرگ شده ایم، ما و پادشاهانمان و کاهنانمان؛ به علت این گناهان خویشتن را در اسیری و غارت شدن توسط شاهان شمشیر به دست قرار دادیم تا به امروز، حال اندک زمانی لطفی از جانب یهوه، خدای ما بر ما ظاهر شده و مَقَری بر ما بازگردیده، خدای ما چشمان ما را روشن کرده و اندک حیات تازه در این زندگی به ما بخشیده؛ زیرا ما بندگان خدائیم و ایشان ما را از بندگی خود ترک نفرموده؛ زین رو ما را مورد محبت شاه پارس قرار داده تا بتوانیم خانه ی خدای خود را بازسازی نماییم و خرابیهایش را تعمیر نماییم و ما را در یهودیه و اورشلیم منزل و قلعه بخشیده است (کتاب عزرا، فصل نهم، آیه ی 7 الی 10) عزرا به هنگام ورود به اورشلیم جز سرزمینی ویران و نامطلوب هیچ نمی دید، مردم آشکارا از انجام قوانین تورات تخلف می کردند و سنتها و عاداتهای پدرانشان را از یاد برده بودند. یهودیان با زنان بیگانه ازدواج کرده بودند و آشکارا بتها را می پرستیدند و قوانین تورات را فراموش کرده بودند؛ عزرا تلاشهای خود را برای بهبود جامعه ی یهود آغاز کرد و مهمترین کار او گماردن قاضیان بود که عدالت را در حق مردمان آن سوی رودخانه ی فرات اجرا نمایند و در مورد کسانی که از قوانین اطاعت نمی کردند مجازاتهایی معین نمود (کلاپرمن، ژیلبرت، تاریخ قوم یهود، ص 25). سیزده سال پس از ورود عزرا به اورشلیم یکی دیگر از یهودیان به نام "نحیمیا" که ساقی دربار اردشیر دوم بود، هنگامی که از اوضاع نابسامان یهودیه آگاه شد، روزی با چهره ی غمناک نزد شاه آمد و هنگامی که شاه علت را جویا شد، نحیمیا اشاره به احوال بد یهودیان اورشلیم و یهودیه نمود و از شاه اجازه خواست تا اجازه ی مهاجرت او را به سوی اورشلیم بدهد تا وی به بهبود آن دیار همت گمارد؛ شاهنشاه خواهش او را پذیرفت و از روی کَرَم و مهربانی او را مامور کرد تا به اورشلیم رود و دیوارهای آن شهر را بنا نماید و جامعه ی یهود را در آن سرزمین سامان بخشد؛ همچنین شاه به والیان خود در آن سوی رودخانه ی فرات نامه فرستاد تا از رساندن هیچ خدمتی به نحیمیا دریغ ننمایند و حتی ساز و برگ وسایل آرایش خانه ی خدا و تعمیر دیوارهای شهر اورشلیم را آنگونه که نحیمیا می خواهد فراهم نمایند و همچنین عده ای از سپاهیان و سواران خود را نیز با او همراه فرستاد؛ نحیمیا نیز پس از ورود به شهر، همدینان خود را از مهرورزیهای شاه پارس مطلع نمود (کتاب نحیمیا، فصل دهم؛ آیه ی نحیمیا بعد از بررسی اوضاع و احوال برادران دینی خود، متوجه شد یهودیان بازگشته از اسارت بابل با اقوام مختلف 29 الی 39) ساکن در سرزمین یهودیه در هم آمیخته و جامعه ی بدبخت و فقیری تشکیل داده اند و در نهایت فلاکت بسر می برند و بار مالیاتهای زیاد ایشان را آزار می دهد؛ پس نحیمیا اصلاحات خود را آغاز نمود؛ اولین اقدام او ترمیم برج و دیوار شهر بود، او سازمانی برای

برج و باروی شهر بنا کرد، درست هنگامی که کارگران مشغول بازسازی دیوار شهر بودند همسایگان تصمیم گرفتند به آنها حمله کنند، ولی نحمیا سازمان دفاعی شهر را مرتب کرد تا بتواند جلوی حمله ها را بگیرد؛ وی در باب سوم و چهارم کتاب خود نحوه ی بازسازی شهر را به یاری شاهنشاه ایران توضیح می دهد و همچنین از تلاشهای دشمن یهود برای ناموفق گذاشتن اقدامات وی سخن می راند. از دیگر اقدامات نحمیا ایجاد نظم و ترتیب مبارزه با دشمنان و مخالفان یهود و تلاش برای آماده کردن مردم برای دفاع از خود و ممانعت از تجاوزات و خرابکاریهای دشمنان بود(صبور ی فر، فرهاد؛ روابط ایران و یهود در دوره ی هخامنشی، ص 140).

لزوم اجرای فرایض و احکام .: همچنین عزرا و نحمیا جامعه ی یهودیان را بسیج کرده ، تذکرات زیر را به قوم خود پیشنهاد کردند پرهیز از معامله و تجارت در روز . ممنوعیت ازدواج پسر یا دختر یهودی با اقوام غیر یهودی . دینی و قضایی یهود در اورشلیم زنده کردن رسوم عبادی قوم یهود چون قربانی، احکام ده گانه و رسوم اعیاد(کتاب نحمیا، . پرهیز و دوری از ربا خواری . شنبه بر (Theocracy) در جامعه ی اورشلیم به سلطنت دینی (Autocracy) تبدیل رسوم سلطنت دنیوی . فصل دهم؛ آیه ی 29 الی 39) اثر اقدامات عزرا و نحمیا بود که به تدریج جامعه ی یهود دارای دولت تئوکراسی گشت(آباسولومن، آبان؛ قوم من تاریخ بنی اسرائیل، ص 89). نحمیا پس از اتمام این دوران به بابل بازگشت ولی دوباره پس از مدتی به اورشلیم رفت؛ وی پس از بازگشت مجدد به این شهر متوجه غفلت مردم در امور معنوی شد؛ بعضی از قوانین یهود از قبیل ممنوعیت ازدواج با غیر یهودیان و پرهیز از تجارت و معامله در روز شنبه فراموش شده بود، پس عزرا و نحمیا دوباره اقدامات اصلاحی خود را شروع کردند(کتاب نحمیا، فصل پس از بررسی تاریخ قوم یهود در زمان اردشیر دوم مشخص می شود که شاهنشاه ایران نسبت به یهودیان . سیزدهم، آیه ی 6 الی 31) مهربان بوده اند و هر چه بیشتر با پلوتارک هم عقیده می شویم که اردشیر شاهی دادگر، مهربان و آباد کننده می بوده(پلوتارک، حیات مردان نامی؛ بند 4 ص 481) همانگونه که گفته شد خسروی ایران برای اصلاح وضعیت اقتصادی و اجتماعی مردم یهودیه، عزرا و نحمیا را همراه با ثروت چشم گیر عازم آن سرزمین نمود و این مهربانی باعث گردید جامعه ی یهود در یهودیه و شهر اورشلیم دارای سازمانهای فرهنگی و دینی و ملی گردیدند(صبور ی فر، فرهاد؛ روابط ایران و یهود در دوره ی هخامنشی، ص 141). پس از اُخس(مشکور، محمدجواد؛ تاریخ ایران زمین ص 42)" که شاهزاده ای خشن و تندخوی بود به جای پدر تاج دار " اردشیر دوم پسرش ص 510 الی 514) و خود را اردشیر نامید(بیانی، شیرین؛ تاریخ ایران 4 شاهنشاهی هخامنشی گشت(پلوتارک، حیات مردان نامی؛ بند باستان، ص 151) و در تاریخ با نام اردشیر سوم معروف است. او در ابتدای کار برای از بین بردن هرگونه خطر احتمالی در آینده تمام شاهزادگان هخامنشی را قتل عام نمود، از جمله برادران و خواهران و پسر عموهایش بود که مجموعاً هشتاد نفر را شامل می شد؛ این واقعه خبر از آن می دهد که در ابتدای کار رقیبان برای رسیدن به تاج و تخت بسیار بودند(پلوتارک، حیات مردان نامی؛ بند 4 اردشیر سوم از سویی دارای طبیعت خشن و خون ریز بود اما از سویی مردی با اراده ی پولادین بود و استعداد سیاسی . ص 516) قویی داشت؛ از این رو تصمیم گرفت شورشهای خارجی را نیز مانند مدعیان داخل دربار به شدت سرکوب نماید و دوباره نظم را در شاهنشاهی برقرار نماید؛ او در ابتدا سرکشی "کادوسیان" را به شدت سرکوب نمود و در این نبرد یکی از شاهزادگان هخامنشی با او همراه بود که بعدها با نام داریوش سوم از او یاد می نمایم؛ اردشیر وی را والی ارمنستان نمود(بیانی، شیرین؛ تاریخ ایران باستان؛ تهران ص 151)؛ وی سپس روبه "صیدا" و سایر مناطق "فنیقیه" نمود که سرکشی کرده بودند و شورشیان مصر نیز از آنها پشتیبانی می کردند، اردشیر صیدا تمام فنیقیه را آرام کرد(اومستد، آت؛ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ص 569 الی 600) و سپس سپاه پیش از میلاد مسیح مصر را باز به دولت هخامنشی بازگرداند(پیرنیا، حسن؛ ایران باستان، ج 344 بزرگ به مصر کشید و در سال 1179 و 2011). پس از این قدرت نمایی ها که یادآور شکوه داریوش کبیر بود تمام ولایتها و سرکشان آنها تسلیم شدند، در این هنگام در مقدونیه مردی به نام "فیلیپوس" در حال قدرت گرفتن بود و مردمان یونان از قدرت گرفتن مقدونیه در هراس بودند؛ از اردشیر سوم کمک خواستند و پادشاه هخامنشی به والیان آسیای صغیر فرمان داد که یونانیان را در برابر پادشاه مقدونیه یاری نمایند(پیرنیا، حسن؛ ایران باستان، ج 1 و 2؛ ص 181 الی 183)؛ اما اردشیر در این زمان توسط خواجه ی مصری خود مسموم و کشته شد(مشکور، محمدجواد؛ تاریخ ایران زمین؛ ص 42). اما بررسی تاریخ یهود در دوره ی این پادشاه بسیار دشوار است؛ زیرا تورات از اردشیر سوم یادی ننموده و از چگونگی اوضاع یهودیان در این دوران اطلاع دقیقی در دست نیست و تنها می توان به گمانهایی پرداخت؛ تاریخ نویس یهودی "گرانیتز" می نویسد: نوشته ای به ما شهادت می دهد که اردشیر سوم هنگام جنگ با مصریان یا بعد از تا 360 پیش از میلاد، یهودیان را به ولایت "هیرکانی" (گرگان) کوچاند(لوی، حبیب؛ تاریخ یهود ایران، ج 1، ص 361 آن در سالهای آن قسمی از مزامیر که با پَریشانی و بی دلی سراینده را می رساند که در این دوره :ص 348 الی 351) وی در ادامه می نویسد سروده گردیده. "دوبنو" دیگر مورخ یهودی بر این باور است که یهودیان ارحیا در زمان اردشیر سوم سر به شورش برداشتند و در یهودیه نیز نغمه های ناسازگاری برپا بود و اردشیر سوم ایشان را نیز مانند مصریان سرکوب نمودند و مزامیری که در این دوران "نوشته شده دلالت بر این احوالات ایشان می بوده(لوی، حبیب؛ تاریخ یهود ایران، ج 1، ص 352). پس از اردشیر سوم پسرش "آرشک به شاهی رسید و چون می خواست که باگواس خواجه را به انتقام پدر بکشد، آن خواجه ی حیل گر پیش دستی کرد و شاه جوان را کشت(مشکور، محمدجواد؛ تاریخ ایران زمین؛ ص 42) و چون دیگر در دودمان هخامنشی شاهزاده ای درجه یک نمانده بود، بزرگان پارس "کودومان" (مشکور، محمدجواد؛ تاریخ ایران زمین؛ ص 42) را که از نوادگان داریوش دوم و والی ارمنستان بود را به شاهنشاهی هخامنشی برگزیدند؛ وی خود را داریوش سوم نامید. در ابتدای کار گواس خواجه را که قصد کشتنش را داشت، نابود

یونانی قرن اول پیش از میلاد، "دیو دورسیلی" در آغاز کتاب /کرد(بویس، مری؛ تاریخ کیش زردشت، ج 2 ص 411). مورخ رومی هفدهم از کتابهای تاریخی خود در مورد داریوش سوم چنین می نگارد: داریوش در نظرگاه پارسیان نخستین جایگاه را در شجاعت داشت، وی به جهت آوازه ی بلندش در دلآوری برآستی سزاوار شاهنشاهی بود(بدیع، امیرمهدی؛ عظمت و ذلت داریوش سوم، فصل نامه ی هستی، شماره ی بهارینه، بهار 1372 ص 81)، در ابتدا مصر بر او شورید، اما او با درایت و مهارت آن ملک را دوباره از آن ایران کرد(مشکور، محمدجواد؛ تاریخ ایران زمین، ص 43)؛ اما گویا تقدیر گونه ای دیگر رقم می خورد، این بار جوانی مقدونی، کوهستان نشین، بدون پشتوانه ی مالی ولی با الهام پذیری از فلسفه ی ارسطو، تحت تاثیر حماسه ی آلیاد و هُمِر و با چشم داشت به ثروت بی کران و شوکت پر بهای هخامنشی به راه افتاد و تمام خدایان المپ به جنگ با داریوش سوم عزم نمودند؛ اسکندر با سی هزار پیاده چهار هزار و پانصد سواره به آسیا پا نهاد(پلوتارک، حیات مردان نامی، بند 24 ص 415)؛ داریوش سوم سراسیمه لشگری سپهرداد" عطا فرمود؛ دو سپاه در "گرانیکوس" به یکدیگر رسیدند و سپاه اعزامی ایران "آراست و سپه سالاری لشگر ایران را به شکست خورد(4). داریوش آشفته از خبر شکست با سپاهی بزرگ که خود فرمانده آن بود به موضع "ایسوس" در کنار خلیج اسکندرون رسید و لشگر اسکندر را از پشت محاصره نمود و جنگ بسیار بزرگی رخ داد و هر آنی انتظار مرگ شاهزاده ی غرب می رفت، اسکندر راه نجات را حمله به اربابه ی شاه ایران دید سربازان جاویدان برای حفظ جان شاه رشادتها نمودند تا شاهنشاه از گزند اسکندر در امان ماند که ناگهان اسبان گردونه ی شاه از زخمهای واریده رمیدند و داریوش ترسید و بر اسبی نشست و از میدان جنگ گریخت؛ سپاهسان که شاه خود را در فرار دیدند، دل از دست دادند و سایه ی شکست بر سپاه ایران افتاد و اسکندر باز پیروز گشت و بارگاه و حرمسرا و فرزندان داریوش به اسارت اسکندر افتادند؛ اسکندر از تعقیب داریوش موقتاً دست کشید و مصر را بگرفت؛ اکنون دیگر نیمی از جهان برای اسکندر بود و نیمی دیگر از آن داریوش، نامه ی صلح داریوش هم کارآمد و دو طرف خود را برای جنگی بزرگ آماده نمودند. اسکندر (427نیفتاد(پلوتارک، حیات مردان نامی؛ بند 37 و 38، ص 426 الی گوگمل" به سپاه داریوش رسید "از مصر به سوریه آمد و از فرات و دجله گذشت و در نزدیکی شهر موصل امروز در محلی به نام که در انتظارش بودند(بیانی، شیرین؛ تاریخ ایران باستان؛ ص 160). جنگ بسیار بزرگی رخ داد؛ داریوش برای تمام هستیش می جنگید، سپاه ایران جان فشانیها کرد و چیزی نمانده بود تا اسکندر شکست خورد، اسکندر چون اوضاع را چنین دید باز به گردونه ی شاه تاخت و با چند تن از مردان زبده اش به سوی گردونه ی شاهنشاه یورش آوردند؛ نیزه ای به گردونه ی شاه ایران خورد و شاه بر زمین افتاد، لشگریان گمان کردند که شاه کشته شده و پا به فرار نهادند، داریوش که سربازان را چنین دید خود بر گردونه ای نشست و چنان با سرعت فرار نمود که اسکندر به او نرسید(مشکور، محمدجواد؛ تاریخ ایران زمین ص 45)؛ پس از این جنگ اسکندر به بابل درآمد و شوش را گرفت، اسکندر از شوش به سوی ولایت پارس حرکت نمود و ابتدای پارس(در بند پارس) با سردار بزرگ ایران، آریوبرزن روبرو شد که با بیست و پنج هزار نفر چشم به راهش بودند(بیانی، شیرین؛ تاریخ ایران باستان، ص 162)؛ اما این بار نیز اسکندر به نیرنگ پناه برد و آریوبرزن کشته شد و سپاهش شکست خورد تا اسکندر به پرسپولیس برسد؛ در جشن پیروزی خود در نام که از زنان "Thais(پرسپولیس دستور به آتش کشیدن تالارها و قصرها و کاخهای تخت جمشید را به تحریک زنی، "تانیس بدکاره ی آتن بود به انتقام آتش زدن شهر آتن به فرمان خشایار شا را صادر نمود(بیانی، شیرین؛ تاریخ ایران باستان؛ ص 162)؛ منابع گزارش می دهد در موقع آتش سوزی کاخهای پرسپولیس، اسکندر به مجسمه ی خشایارشا برخورد کرد و آن را واژگون دید، اسکندر ایستاد و گفت: آیا باید بگذارم تا تو افتاده باشی و مجازات شوی درازای آنکه به یونان لشگر کشیدی، یا تو را به احترام روح بلند و صفات خویبت از زمین بلند کنم؟ این بگفت و لختی ببیدیشید و بگذشت(پیرنیا، حسن؛ ایران باستان، ج 1 و 2؛ ص 740). داریوش هنگامی که خبر حرکت اسکندر از پارس را شنید از همدان سوی مشرق رفت تا سپاهی بیاراید تا شاید شاهی از دست رفته را بستاند، اما در راه با خیانت سرداران خود کشته شد؛ اسکندر امر کرد با تمام تشریفات شاهنشاهی و معمول برای شاهان هخامنشی، جسد داریوش سوم را با احترام بسیار در کنار اجداد تاج دارش در پارس تدفین نمایند(بدیع، امیرمهدی؛ عظمت و ذلت داریوش سوم، فصل نامه ی هستی، شماره ی بهارینه، بهار 1372، ص 90 الی 96). باز در مورد وضعیت یهودیان در این دوران به علت عدم اشاره ی تورات، اطلاعات گسترده در دست نیست؛ مورخان یهود بر این باورند هرگاه در دوران هخامنشی، پادشاه قدرتمند بود، یهودیان سرزمین یهودیه از شرایط بهتر برخوردار بودند و هر زمان که شاهی ضعیف بر اریکه ی شاهی تکیه می زد وضعیت قوم مذکور نیز نامساعد می گشت؛ از بررسی همین منابع می توان چنین اندیشید که در وضع داریوش سوم وضعیت یهودیان مطلوب نمی بوده است(لوی، حبیب؛ تاریخ یهود ایران، ج 1، ص 349). در سال 332 پیش از میلاد مسیح، آسیای صغیر و فنیقیه به تصرف اسکندر درآمد؛ مورخان یهود می گویند، هنگامی که اسکندر سرگرم جنگ در سوریه بود از یهودیان خواست تسلیم او گردند و در سپاه او یاری دهند، ولی یهودیان پیشنهاد وی را رد کردند و این امر باعث برآشفتن اسکندر شد و اسکندر با سپاهی عازم اورشلیم شد، چون یهودیان مقاومت را بیهوده دیدند، با کاهن بزرگ خود "یادوعا" به استقبال اسکندر شتافتند و یهودیه و شهر اورشلیم بدون جنگ و خونریزی به دست اسکندر افتاد و مقرر شد از آن پس یهودیه باج گذار اسکندر باشد؛ پس اسکندر برای جنگ با مصر از سرزمین یهودیه لشکر عبور داد و در سال 331 پیش از میلاد هنگامی که در مصر بود، مردم سامره فرماندار یونانی شهر "اندروماک" را در آتش سوزاندند؛ اسکندر هم به کین خواهی فرماندارش قتل عام عظیمی از سامریها نمود و پس از آن چند ایالت را که همواره بین سامریان و یهودیان یهودیه برای تصاحبش رقابت بود به یهودیه داد(تاریخ ملت لایزال به نقل قول از لوی، حبیب؛ تاریخ یهود

نتیجه گیری در بررسی تاریخ سیاسی یهودیان از زمان خشایارشا تا داریوش سوم به این نتیجه می رسیم که .(ایران،ج1، ص 335 سیاست کلی شاهنشاهی هخامنشی ملاطفت و احترام به تمام اقوام و ادیان و مذاهب می بوده که ملت یهود نیز مانند سایر ملل از این مهرورزی روی گردان نگردید. در دوران این پادشاهان هخامنشی می بینیم ملت یهود نفوذ بسیار خوبی در جامعه ی ایرانی یافتند و در امنیت به وجود آمده از الطاف شاهنشاهی هخامنشی مراحل رشد را به خوبی طی نمودند و حتی شهرهای آنها در فلسطین امروزی به واسطه ی کمکهای شاهان ایران رشد و ترقی نمود و آباد گشت و تفکرات ایران شهری بسیاری در این دوران وارد دین یهود شد که تمام اینها نشان از یک زندگی دوستانه و رابطه ی دوجانبه هم در عرصه فرهنگ و سیاست و اقتصاد می بوده. به طور کلی می توان روابط سیاسی ایران و یهودیان را در عصر هخامنشیان در حد بسیار عالی و خوب توصیف نمود